

## موخوره

راگرفت و رقت تو... من با چهار پنج تا دیگه که او نا هم تازه  
وارد بودن ندیدم .... من دلم قرص بود که موهامو نمیزنن .  
وقتی نوبت بمن رسید اینور واو نورم رونیکاه کردم، تا یارو  
روکه پول گرفت پیداکنم، ولی از او خبری نبود ..  
دو نفر دستم را گرفتن و بزور نشو نندن روی صندلی، هرچه  
داد زدم « بابا من ۱۵ لیبره دادم » بگوش کسی نرفت . فریاد  
کردم :

- من نمیگذارم موها مو بزنین !  
پرسیدن .

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

- چرا؟ آقا .. !

- من روزنامه چی هستم ! شما نمیتونید موهای مرا بزیند!  
یکی که خیلی چاق بود و يك لنگ قرمز بکمرش بسته بود  
بالحن مسخره گفت :

- هاه ... پس تو هنرمند هستی ؟  
- بعله ..

یارو برگشت بطرف سلمانی و گفت :

- حالا که این آقا روزنامه چی به سرشو با تیغ بزین !  
همه شروع بخنده کردند ... من داد کشیدم :  
- جناب رئیس زندان .

افسری که ظاهر خوبی داشت آمد و بعد از دانستن جریان  
گفت :

- بسیار خب ، موهای آقا رو يك کمی پهلوها شو کوتاه  
کنین !